

نقد و بررسی نظریه تلفیق مفهومی در تبیین فرآیند ساخت معنا در ذهن

بهزاد برکت*

لیلا اردبیلی**

چکیده

یافته‌های علوم‌شناختی به طور کل و زبان‌شناسی شناختی به طور خاص، نشان می‌دهند که نوع انسان به لحاظ ذهنی، توانایی خارق‌العاده‌ای در ساخت امور غیرواقع دارد و این خصوصیت، به دلیل توانایی شناختی او در تلفیق مفهومی است. این ظرفیت شناختی، به انسان امکان خلق و درک معناهای جدیدی را می‌دهد و اخیراً به عنوان یکی از سازوکارهای مهم ذهن خلاق به شمار می‌رود. مقاله حاضر بر آن است که نظریه تلفیق مفهومی و نقش تبیینی آن در فرآیند ساخت معنای ذهنی را مورد نقد و بررسی قرار دهد. از همین رو ابتدا نظریه تلفیق مفهومی، مفاهیم و مدل چهار فضایی آن را معرفی کرده و در ادامه، نقدهایی را که درباره این نظریه مطرح

* دانشیار و عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه گیلان.

** دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه پیام نور.

تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۱۸ تاریخ تأیید: ۹۱/۳/۲۵

شده‌اند، بررسی می‌کنیم.

واژگان کلیدی: زبان‌شناسی شناختی، ژیل فوکونیه، مارک ترنر، فرآیند ساخت معنای ذهنی، فضاهاى ذهنی، نظریه تلفیق مفهومی.

مقدمه

علم‌شناختی (Cognitive Science) دانشی میان‌رشته‌ای است که ادعا می‌کند رشته‌هایی مانند هوش مصنوعی، فلسفه، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، عصب‌شناسی و غیره... اساساً یکسان‌اند و صرفاً در جنبه‌های روساختی، مانند روش‌شناسی و اینکه کدام جنبه خاص از علم را مورد بررسی قرار می‌دهند، از هم متفاوت‌اند. مدت‌ها بررسی زبان و مطالعه شناخت، دو عرصه جدا از هم در نظر گرفته می‌شد و به‌ندرت زبان را نوعی عملکرد شناختی بنیادین به‌شمار می‌آوردند؛ ولی در چند دهه اخیر زبان به‌عنوان کارکرد بنیادین شناخت در نظر گرفته می‌شود و این دو حوزه در علوم شناختی با هم ادغام شده‌اند.

بنابراین دیگر زبان به‌عنوان پدیده‌ای جدا و مستقل از ذهن به‌شمار نمی‌رود، بلکه در حال حاضر زبان‌شناسان از مطالعه ذهن و کارکردهای آن صحبت می‌کنند. به این ترتیب است که در زبان‌شناسی شناختی، زبان یکی از جلوه‌های کارکردشناختی ذهن محسوب می‌شود و اندیشمندان این رشته برای کشف سازوکار ذهن و مغز از زبان و به‌خصوص نگاشت‌های ذهنی قابل مشاهده در زبان برای تبیین کارکردهای شناختی ذهن استفاده می‌کنند.

زبان‌شناسی شناختی (Cognitive Linguistics) را می‌توان واکنشی به نظریه‌های مکتب زبان‌شناسی صورتگرا (Formal Linguistics) دانست؛ مکتبی که ذهن را دارای ساختاری بخش‌مند (Modular) می‌داند و زبان را نیز به‌عنوان حوزه‌ای مستقل در نظر می‌گیرد که عملکردی مجزا از سایر قوای ذهنی دارد و قابل تجزیه به حوزه‌هایی مانند آواشناسی، واژه‌شناسی، معناشناسی و نحو است. زبان‌شناسی صورتگرا بیشتر در کارهای چامسکی (N. Chomsky) - برای مثال در سال‌های ۱۹۵۷، ۱۹۶۸ - و پارادایم دستور زایشی و همچنین در سنت معناشناسی صورتگرا و به‌خصوص در آثار فیلسوف معروف زبان مونتگ (R. Montague ۱۹۷۰، ۱۹۷۳) تبلور یافته است. به این ترتیب، در رویکرد

صورتگرا دیگر زبان، سطحی از انتزاع نیست که حاصل کارکردهای شناختی ذهن باشد و به همان طریقی عمل کند که سایر قوای شناختی عمل می‌کنند؛ بلکه زبان دارای حوزه‌ای مجزاست. فوکونیه و ترنر درباره کاستی این نظریه می‌نویسند:

رویکردهای صورتگرا نه تنها ما را به تفکری دوباره درباره مسائل سخت وامی‌دارند بلکه تفکر ما را به سویی جهت می‌دهند که سؤال‌های جدیدی را طرح کنیم. سؤال‌هایی که قبلاً مطرح نبودند یا پاسخی برای آنها وجود نداشت. مطالعه نظام‌مند هریس (Z. Harris)، چامسکی و سایر شاگردان آنها این نکته را آشکار می‌کند که صورت‌زبانی به طرز حیرت‌آوری پیچیده و غامض است. با اینکه موفقیت چشمگیر رویکردهای صورتگرا در عرصه‌های مختلف، اندیشمندان را در به‌کارگیری این رویکردها ترغیب کرده است ... ولی هنوز مطالعه صورت (Form) نتوانسته است مسائل مربوط به معنا را حل کند... عدم کفایت نظریه‌های صورتگرا در تبیین و توصیف معنا زمانی آشکار می‌شود که درمی‌یابیم انجام کارهایی مانند ترجمه ماشینی، خیلی مشکل‌تر از حل ریاضیات و الگوریتم‌های به ظاهر پیچیده است. به‌کارگیری صورت می‌تواند الگوهای منظمی تولید کند، اما صورت به‌تنهایی نمی‌تواند تولید معنا نماید (Fauconnier & Turner, 2002, p.407).

به این ترتیب بود که این اندیشمندان دریافتند فرآیند ساخت معنا، نگاشت ساده بین صورت و معنا نیست و در این میان فرآیندهای شناختی، نقش مهمی را بر عهده دارند و «به‌کارگیری نظام‌مند صورت‌ها» (Ibid, p.3) به هیچ‌وجه قادر به تبیین عملکردهای شناختی تخیلی نیست. محققان در زبان‌شناسی شناختی به دنبال راهی برای تبیین و توصیف چرایی و چگونگی فرآیندهای معناسازی در ذهن و زبان، به نظریه‌ای به نام تلفیق مفهومی (Conceptual Blending) رسیدند (برای نمونه فوکونیه و ترنر، ۱۹۹۸، ۱۹۹۹، ۲۰۰۲ / کولسون (S. Coulson)، ۲۰۰۱ / کولسون و اوکلی (T. Oakley)، ۲۰۰۰) که این مقاله به دنبال نقد و بررسی آن است.

طبق گفته فوکونیه و ترنر (۱۹۹۸) تلفیق مفهومی در بسیاری از فرآیندهای شناختی

حضور دارد. آنها مدعی‌اند که تلفیق، فرآیندی پویا و فعال است و در حین اندیشیدن، حرف زدن و گوش دادن وارد عمل می‌شود. در ادامه به روند طرح این نظریه و قابلیت آن در تبیین جنبه‌های پویا و خلاق معنا خواهیم پرداخت.

۱. نظریه تلفیق مفهومی و چگونگی شکل‌گیری آن

همان‌طور که ذکر شد، سال‌ها گذشت تا اندیشمندان دریابند که فرآیند ساخت معنا، انطباق ساده میان صورت و معنا نیست و فرآیندهای شناختی نقش مهمی را در این فرآیند بر عهده دارند. چرایی و چگونگی شکل‌گیری نظریه تلفیق مفهومی، به زمانی برمی‌گردد که فوکونیه و ترنر در تحقیقات خود در دهه ۱۹۹۰ دریافتند، بر خلاف آنچه تا آن زمان مبنای باور بسیاری از زبان‌شناسان و معناشناسان بود، زبان صرفاً نظامی از رموزها نیست و جمله‌ها دارای معانی کامل نیستند. آنها با بررسی‌های بیشتر درباره ماهیت زبان دریافتند که این باورها صحیح نیستند و فرآیند ساخت معنا در زبان به گونه‌ای دیگر است. آنها در تحقیقات خود درباره فرآیند ساخت معنا و بررسی سازوکار استعاره مفهومی در زبان و ذهن، به نمونه‌های مشابهی برخورد کردند که مستقیماً با هیچ‌یک از قالب‌های نظری پیشین قابل تبیین نبودند.

به این ترتیب فوکونیه با این باور که زبان ابزار قدرتمندی برای برانگیختن سازه‌های معنایی پویا و البته موقتی است، در سال ۱۹۹۴ نظریه فضای ذهنی (Mental Space) را مطرح کرد و مدعی شد که این فضاها فرآیندهایی را سامان می‌دهند که در پس فعالیت سخن گفتن و اندیشیدن در جریان‌یاند. به تدریج با پرورش و تکوین نظریه فضاها، فوکونیه و ترنر نظریه تلفیق مفهومی را که حاصل ارتباط دو یا چند فضای ذهنی است، ارائه کردند. از آنجا که نظریه تلفیق مفهومی به نوعی در دنباله تکوین نظریه فضاها، ذهنی مطرح شده است، در ادامه توضیحاتی درباره این نظریه ارائه خواهد شد.

۲. نظریه فضاها، ذهنی

در واقع نظریه فضاها، ذهنی و به دنبال آن تلفیق مفهومی از زمانی مطرح شد که تانن (D.Tanen-1998) اذعان داشت اصلی‌ترین علت در اختلاف نظرها این است که دو

طرف دعوا از واقعیت‌های عینی یکسان، معنای متفاوتی را می‌سازند. در آن زمان این نظریه برای بررسی مسائل پیچیده مربوط به ارجاعات غیرمستقیم و ابهامات ارجاعی به کار گرفته می‌شد و کسانی مانند نون‌برگ (G.Nunberg- 2005) درباره آن تحقیق می‌کردند. بعدها نظریه فضاهای ذهنی برای تبیین پدیده‌های متنوع مربوط به زبان و تفکر مورد استفاده قرار گرفت (ر.ک: فوکونیه، ۱۹۹۷/ فوکونیه و سوییتسر، ۱۹۹۶). در حال حاضر دامنه این پدیده‌ها از مجهولات و خلاف واقع‌ها گرفته (دنسی‌جیر، ۲۰۰۶/ فوکونیه، ۱۹۹۷) تا مدیریت مکالمه (فوکونیه، ۱۹۹۴) و زبان اشاره، ریاضی، موسیقی و حتی طرح‌های خلاق گسترش یافته است.

توضیح فنی پدیده فضاهای ذهنی در دو کتاب فوکونیه با نام‌های فضای ذهنی (۱۹۹۴) و نگاشت‌ها در اندیشه و زبان (۱۹۹۷) به تفصیل آمده است. طبق نظر فوکونیه در این دو کتاب، ساخت معنا شامل دو مرحله می‌شود: اول، ساختن فضاهای ذهنی و دوم، ایجاد نگاشت بین فضاهای ذهنی ایجاد شده. علاوه بر این، روابط نگاشتی توسط بافت گفتمان هدایت می‌شود. این، بدان معناست که ساخت معنا همواره بافت‌بنیاد و مکان‌مند است.

فوکونیه فضاهای ذهنی را این‌گونه تعریف می‌کند: «فضاهای ذهنی ساختارهایی جزئی‌اند که هنگام صحبت کردن و اندیشیدن تکثیر می‌شوند و تفکیک ساختارهای معرفتی و گفتمان‌ها را میسر می‌سازند» (Fauconnier, 1997, p.11).

این فضاها به هم مرتبط‌اند و در طول مکالمه تغییر می‌کنند. این نظریه بر این پایه استوار است که فضاهای ذهنی، معنا را به بسته‌های مفهومی مجزایی تفکیک می‌کنند. کولسون (۲۰۰۱) ادعا می‌کند الگوی فضاهای ذهنی چارچوبی نظری برای بررسی پویا و هم‌زمان معنا ارائه می‌کند.

فوکونیه (۱۹۹۴) در ادامه تعریف خود می‌گوید فضاهای ذهنی قلمروهایی از «شناخت پشت صحنه» (Backstage Cognition) هستند و سازه‌های ذهنی و انتزاعی محسوب می‌شوند و به طور کلی بر پایه صحنه‌های کلی شکل می‌گیرند. از نظر وی فضاهای ذهنی واقعیت‌های بالقوه‌ای هستند که وقتی به سخنان کسی گوش می‌دهیم یا متنی را می‌خوانیم

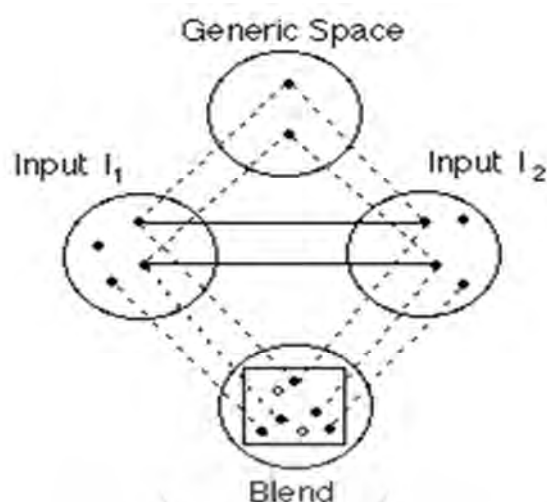
به صورت پویا برانگیخته می‌شوند. نمونه‌های آنها عبارت‌اند از: دنیای افسانه‌ای، دنیای اعتقادات، تمایلات شخص یا جهان فرضی، خواسته‌های برآورده نشده افراد و حتی دنیایی که امکان دارد یک تابلوی نقاشی در ما برانگیزاند. به این ترتیب، باید گفت که فضاهای ذهنی بخش‌هایی از فضاهای مفهومی هستند که دربردارنده نوع خاصی از اطلاعات‌اند. آنها بر اساس رهیافت‌های تعمیم‌یافته فرهنگی، کاربردشناختی و زبانی و نیز اطلاعات جدید، ساخته می‌شوند. البته از آنجاکه فضاهای ذهنی به طور آنی ایجاد می‌شوند، بسته‌های موقت و منحصر به فردی از ساختارهای مفهومی را ایجاد می‌کنند که به منظور اهداف خاصی در جریان مکالمه به وجود می‌آیند. نکته مهم آنکه اصول شکل‌گیری فضای ذهنی و روابط یا نگاشت‌های ایجاد شده بین فضاهای ذهنی، توان به وجود آوردن معناهای نامحدودی را دارند.

۳. شبکه تلفیق مفهومی

همان‌طور که گفته شد، فوکونیه و ترنر (۱۹۹۸ و ۲۰۰۲) بر این باورند که تلفیق، فرآیندی پویاست و در حین اندیشیدن، سخن گفتن و گوش کردن فعال می‌شود. همچنین تحقیقات اخیر در زمینه نظریه تلفیق، از این دیدگاه دفاع می‌کنند که تلفیق مفهومی به عنوان یکی از ظرفیت‌های ذهنی در تفکر و تخیل انسان، نقش مهمی به عهده دارد (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲/ کولسون، ۲۰۰۱/ گریدی، ۱۹۹۹) و به‌رغم عدم آگاهی ما از وجود چنین فعالیت‌های شناختی، این فعالیت‌ها همواره در زندگی و اندیشه ما وجود داشته‌اند و در تار و پود آن رخنه کرده‌اند. همچنین شواهد دال بر وجود این توانایی در انسان نه تنها در زبان، بلکه در سایر حوزه‌های مربوط به فعالیت‌های انسانی از قبیل هنر، اندیشه، اعمال مذهبی و نیز زمینه‌های علمی نیز یافت شده است.

نکته‌ای که در این نظریه حائز اهمیت است، شبکه تلفیق مفهومی است. فوکونیه و ترنر (۱۹۹۸) اذعان می‌کنند که این شبکه‌ها دسته‌ای از فضاهای ذهنی‌اند که فرآیندهای تلفیق از طریق آنها ایجاد می‌شوند. شکل ساده یک شبکه تلفیق مفهومی دربردارنده چهار فضای ذهنی است. دوتای آنها را فضای درون‌داد (Input Space) می‌نامند و نگاشت، بین فضایی

میان این دو فضا اتفاق می‌افتد. سومین فضا، فضای عام (Generic Space) است که دربردارنده ساختاری انتزاعی و طرح‌واره‌ای (Schematic) است و اطلاعات آن میان همه فضاهای موجود در شبکه مشترک است. حتی فضای تلفیق (Blended Space) که از میان ساختارهای موجود در فضاهای درونداد، دست به انتخاب می‌زند نیز بخشی از ویژگی ساختاری فضای عام را داراست. در واقع اطلاعات موجود در فضای عام به حدی انتزاعی‌اند که عناصر هر دو درونداد را شامل می‌شوند و بین هر دو مشترک‌اند. در حقیقت، فوکونیه و ترنر قائل بر این فرض‌اند که مخاطبان با شناسایی ساختارهای مشترک بین دو درونداد، امکان ترکیب آنها را برای تشکیل شبکه‌های تلفیق فراهم می‌کنند. عناصر موجود در فضای عام بر اجزای متناظر موجود بین دو درونداد، نگاشت می‌یابند و به این ترتیب انگیزه شناسایی اجزای متناظر موجود بین این دو فضا را به وجود می‌آورند. فضای چهارم را فضای تلفیق گویند؛ این فضا با فرافکنی‌های انتخابی از دو فضای درونداد شکل می‌گیرد. این فضا با ایجاد نگاشت‌های ناقص عناصر موجود در فضاهای مختلف شبکه و فرافکنی ساختار مفهومی از فضایی به فضای دیگر، ساختار نوظهوری (Emergent Structure) را شکل می‌دهد که بر اساس منطق خاص خود عمل می‌کند. اینکه ویژگی ساختار فضای تلفیق با ویژگی‌های موجود در ساختارهای فضای درونداد متفاوت است، می‌تواند نشان‌دهنده این واقعیت باشد که تلفیق مفهومی، ساختار نوظهوری را به وجود می‌آورد که مورد حمایت و پشتیبانی قوه استدلال و استنباط انسان است و شاید بتوان گفت علت تعبیرها و تفسیرهای متفاوت از یک جمله، یک متن، یک اثر ادبی یا یک موضوع واحد، انتخاب‌های متفاوتی است که هر شخص با توجه به تجربه‌های متفاوت فرهنگی - اجتماعی خود دست به آنها می‌زند و نتیجه این کار به وجود آمدن فضای تلفیق متفاوت و در نتیجه معنای جدید است.



شکل (۱) چگونگی تعامل این چهار فضا را نشان می‌دهد. فوکونیه و ترنر در مدل شبکه‌ای خود فضاهای ذهنی را با دایره و عناصر موجود در آنها را با نقطه مشخص می‌کنند و ارتباط بین عناصر موجود در فضاهای ذهنی مختلف از طریق خطوط نمایش می‌دهند (Fauconnier & Turner, 2002, p.40). در واقع این نقاط و دایره‌ها فرآیندهای شناختی و عصبی را نشان می‌دهند. در فضای تلفیق، شکل مربع، نشان‌دهنده ساختار نوظهور است. این شکل نشان می‌دهد زمانی که عناصر متناظر به فضای تلفیق، فرافکنده می‌شوند، ممکن است به صورت یک عنصر واحد با هم تلفیق شوند یا به صورت جداگانه فرافکنده شوند.

نکته مهم دیگر در این میان، آن است که همه ساختارهای موجود در فضاهای درونداد، به فضای آمیخته فرافکنده نمی‌شوند، بلکه تنها اطلاعات جفت‌شده‌ای که برای فهم جمله لازم‌اند فرافکنده می‌شوند؛ به عبارت دیگر، بیشتر ساختارهای موجود در فضاهای درونداد در فرایند معناسازی بی‌ربط یا حتی متناقض‌اند و باید از میان این ساختارها دست به انتخاب زد. فرافکنی انتخابی (Selective Projection) نشان می‌دهد که چرا کاربران زبان‌های مختلف یا حتی کاربران یک زبان واحد، در موقعیت‌های مختلف از دروندادهای یکسان، دست به آمیختگی‌های متفاوت می‌زنند و این، بدان معناست که فرافکنی انتخابی، فرایندی انعطاف‌پذیر است.

۴. نمونه‌ای از کاربرست نظریه تلفیق مفهومی

مفهوم اصلی در نظریه تلفیق از منظر فوکونیه و ترنر، تولید ساختار نوظهور است؛ یعنی تولید همان ساختاری که در هیچ‌یک از فضاها درونداد وجود ندارد. حال پرسش اصلی این است که چه فرآیندهایی در تولید این ساختار نوظهور نقش دارند. فوکونیه و ترنر در پاسخ به این سؤال سه فرآیند ترکیب (Composition)، تکمیل (Completion) و بسط (Elaboration) را پیشنهاد داده‌اند که در اینجا به بیان چگونگی کارکرد آنها در تلفیق موجود در حل «معمای راهب بودایی» خواهیم پرداخت. این معما به این قرار است که:

راهبی بودایی قبل از طلوع خورشید از کوهی بالا می‌رود. در هنگام طلوع آفتاب به قله کوه می‌رسد. بعد از طی چند روز مراقبه، در صبح یکی از روزها از قله‌ای که در طلوع آفتاب به آنجا رسیده به سمت پایین حرکت می‌کند. توقف‌های بین راهی و نحوه حرکت او در طول مسیر را در نظر بگیرید. اکنون می‌توان این معما را طرح کرد: آیا در طول مسیر، مکانی وجود دارد که راهب در طی صعود و پایین آمدن، در یک زمان معین به آنجا رسیده باشد؟ (Ibid, p.39)

فوکونیه و ترنر مدعی‌اند که برای حل این معما باید راهب بودایی را به طور همزمان در بالا رفتن و پایین آمدن از کوه تصور کنیم. در این صورت شاید راهب در تصور خود، نقطه‌ای از مسیر را بیابد که در زمانی معین از صعود و پایین آمدن به آنجا رسیده باشد و به این ترتیب پاسخ را بیابد؛ به عبارت دیگر، با این شیوه، ردیابی پاسخ بر اساس تصور انجام می‌شود. اما توضیح این مسئله به لحاظ شناختی کمی مشکل‌تر است. به این منظور ابتدا لازم است عناصر الگوی شبکه تلفیق مفهومی را شناسایی کنیم. همان‌طور که گفته شد، یکی از مفاهیم بنیادین الگوی شبکه تلفیق، فضاها یا ذهنی است. در شبکه مربوط به معمای راهب بودایی، باید یک فضای ذهنی را برای بالا رفتن راهب از کوه و یک فضای دیگر را برای پایین آمدن او در نظر داشته باشیم. این فضاها یا ذهنی، به نوبه خود، به دانش طرح‌واره‌ای بلند مدتی مرتبط می‌شوند که به آنها قالب (Frame) می‌گویند. در مورد این

مثال می‌توان به قالب «بالا رفتن از کوه» اشاره کرد. فضاهای ذهنی ناقص‌اند و ویژگی‌های آنها از طریق قالب‌ها مشخص می‌شود. همچنین این فضاها پویا بوده، همزمان، در حین تعامل که ایده‌های جدیدی ارائه می‌شود، آنها نیز دست‌خوش تعدیل و تغییر می‌شوند. این فضاهای ذهنی به طرق مختلف فعال می‌شوند که در ادامه آنها را توضیح خواهیم داد. قالب - که گاه به آن قلمرو (Domain) نیز گفته می‌شود - «طرح‌واره‌ای شدن تجربه - یا ساختار دانش - است که در سطح مفهومی بازنمایی شده و در حافظه بلند مدت نگهداری می‌شود» (Ibid, p.211). این قالب‌ها به دانش شخصی و فرهنگی - اجتماعی ویژه‌ای مرتبط می‌شوند. فضاهای ذهنی درون‌داد، نگاشت بین فضاها، فضای عام و فضای تلفیق عناصری‌اند که در شبکه‌ی مربوط به معمای راهب بودایی وجود دارند (Ibid, p.40).

طبق نظر فوکونیه و ترنر در معمای راهب بودایی، دو فضای درون‌داد، دربردارنده‌ی دو نفرند که مسیری را طی می‌کنند؛ در یکی شخص به سمت بالای کوه می‌رود و در دیگری شخص به سمت پایین کوه حرکت می‌کند، ولی فضای تلفیق همزمان دربردارنده‌ی دو نفر است که در مسیرهای مخالف جهت هم حرکت می‌کنند (Ibid, p.41). این مسئله نتیجه فرآیند ترکیب عناصر، از درون‌دادهای مجزاست؛ یعنی ترکیب دو مسیر بالا رفتن و پایین آمدن از کوه، به طور همزمان. فرآیند تکمیل، ساختارهای بیشتری را به فضای تلفیق می‌افزاید. در واقع در فرآیند تکمیل، طرح‌واره‌های پیش‌زمینه‌ای و قالب‌ها به کار گرفته می‌شوند تا اطلاعات فرافکننده شده از درون‌دادها را کامل کنند. به همین دلیل گفته می‌شود که فرآیند تکمیل، شامل طرح‌واره‌های برانگیخته است. طرح‌واره‌های برانگیخته حاصل به‌کارگیری آسان و ناخودآگاه قالب‌های پیش‌زمینه هستند که در مثال ما قالبی آشناست؛ یعنی «قالب دو نفری که در مسیری مخالف جهت هم حرکت می‌کنند» (Ibid, pp.43-44).

آخرین فرآیندی که تلفیق را تغییر می‌دهد و موتور محرک تلفیق محسوب می‌شود، فرآیند بسط نام دارد. این فرآیند، مسئول به حرکت درآوردن فضای تلفیق به نحوی پویاست. در واقع فرآیند بسط، ساختاری را به فضای تلفیق می‌دهد که مختص آن فضاست.

این فرایند را بعضاً «تولید آمیختگی» (Running The Blend) می‌گویند. ایجاد تحرک در فضای تلفیق، آن را از جهت تخیلی تغییر می‌دهد و باعث می‌شود که این دو نفر - که در واقع یک نفرند - در طول مسیر با هم برخورد کنند (Ibid, p.45).

به این ترتیب فوکونیه و ترنر ادعا می‌کنند که حل معماهایی مانند «معمای راهب بودایی» از طریق ساخت فضای خلاف/غیرواقع و با کمک تلفیق مفهومی امکان‌پذیر است. منظور از فضای خلاف/غیرواقع، فضایی است که به واقعیت اشاره ندارد. البته توانایی ساخت این‌گونه فضاها تنها به حل این‌گونه معماها ختم نمی‌شود و زمانی که ما به کارهایی که باید امروز عصر انجام دهیم، فکر می‌کنیم نیز در حقیقت به امور غیرواقع می‌اندیشیم. همچنین با نگاهی به تاریخ علم نیز می‌توان دریافت که اساس علم تا حد زیادی ریشه در استدلال‌های خلاف واقع اندیشمندان دارد و اینکه آنها می‌توانند در زبان خود دست به ساخت امور خلاف واقع بزنند.

حال سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که چگونه تلفیق‌های خلاف واقع می‌توانند تفکر عقل‌محور ما را مجاب کنند؛ به عبارت دیگر، چگونه عبارتهای کذب ما را مجاب می‌کنند و چگونه معنا از دل امور کذب بیرون می‌آید؟ فوکونیه و ترنر در پاسخ به این پرسش این‌گونه ادعا می‌کنند که تلفیق می‌تواند یک زنجیره علی طولانی را با کمک فشرده‌سازی (Compression) به ساختارهای فضای درونی وارد کند و از این طریق به ما بینشی کلی (Global Insight) دهد (Ibid, p.240). آنچه در این تلفیق‌ها مهم است، فشرده‌سازی عناصر در فضای تلفیق و امکان تجزیه دوباره آنهاست و اینکه ساختار درون‌فضایی در فضاهای تلفیق، صادق یا واقعی باشد، اهمیتی ندارد؛ به عبارت دیگر، اگر چه ساختاری که در فضای تلفیق به وجود می‌آید، در برخی مواقع خلاف واقعیت است و امری غیرعقلانی به حساب می‌آید، ولی در کلیت شبکه تلفیق، این امکان همواره وجود دارد که روابط درون‌فضایی در فضای تلفیق، به روابط برون‌فضایی میان فضاهای درون‌داد فراقنده شوند (واپس‌فکنی). از این طریق مخاطب این امکان را می‌یابد که با حرکت بین این فضاها، میان امور خلاف واقع غیرعقلانی که در فضای تلفیق به وجود آمده‌اند و امور

واقعی که در فضاهای درونداد وجود دارند، تعادل برقرار کند. برای مثال در حل معمای راهب بودایی، خواننده می‌داند که دو فضای درونداد، دربردارنده دو امر واقع‌اند؛ یعنی بالا رفتن راهب از کوه و در فضای دوم پایین آمدن راهب از کوه. ولی در فضای تلفیق این امکان برای او فراهم است که بتواند راهب را به طور همزمان هم در مسیر رفت و هم مسیر بازگشت تصور کند. این فضا، تصویری خلاف واقع و البته غیرعقلانی به او می‌دهد و خواننده با کمک واپس‌فکنی و رفتن به سوی دو فضای درونداد، می‌تواند از این تصویر خلاف واقع و غیرعقلانی پاسخی عقلانی و درست، به معما دهد.

افزون بر این، بسیاری از شبکه‌های تلفیق دربردارنده فضاهای خلاف واقع‌اند که با توجه به جهان واقع ساخته می‌شوند. آنها را می‌توان فضاهای کذب (False Spaces) نامید (Ibid, p.236). تلفیق‌های «کذب» به شیوه‌ای قدرتمند بر کل شبکه تأثیر می‌گذارند و در نهایت استنباطی را به دست می‌دهند که با واقعیت در ارتباط است. آنها می‌توانند ساختار جدید یا استنباط جدیدی برای فضای خاصی به دست دهند و رابطه‌های برون‌فضایی جدیدی را بین دروندادها برقرار نمایند. این فضاهای کذب که آنها را به خصوص در کارهای ادبی می‌بینیم، در برخی موارد اموری کاملاً غیرعقلانی‌اند.

این فشرده‌سازی در ساختار درون‌فضایی (Inner Space) فضای تلفیق و انطباق آن با روابط برون‌فضایی (Outer Space) واقعی بین دو فضای درونداد، خود به تفسیر خواننده از جمله کمک می‌کند. این شیوه از ساخت شبکه‌های تلفیق به خصوص برای درک بهتر فضاهای درونداد سودمند است. به این طریق که با کمک فشرده‌سازی و تلفیق دو فضا با هم و فرافکندن این تلفیق از فضاهای درونداد به فضای تلفیق، ساختاری که ما در دروندادها نیاز داریم حفظ می‌شود. از طرفی دیگر، این کار به خواننده یک بینش کلی در مقیاس انسانی اعطا می‌کند. در واقع تلفیق دو فضای نامتجانس و فرافکندن آن، به یک فضای تلفیق یکی از سازوکارهای ابداعی ذهن برای فائق آمدن بر محدودیت‌های خود است که این کار را با کمک قوه تخیل انجام می‌دهد.

نکته مهم دیگری که باید آن اشاره کرد این است که منظور ما از آنچه تا به اینجا گفتیم

این نیست که معنا تنها در فضای تلفیق ساخته می‌شود؛ بلکه معنا در همه فضاهای درونداد ذهنی - از قبیل فضای عام و فضای تلفیق - و قالب‌های پیش‌زمینه‌ای که در سراسر شبکه‌اند، قرار دارد. باید توجه داشت که نمودارهای مربوط به شبکه مفهومی، نمای ثابتی از تلفیق مفهومی را نشان می‌دهد؛ ولی در واقع، این فرآیند پیچیده، وابسته به تخیل و پدیده‌ای پویاست. همچنین، ما یک فضای درونداد را جدا از فضای دیگر پردازش نمی‌کنیم، بلکه فضاهای درونداد و فضای تلفیق به طور همزمان پردازش می‌شوند.

۵. دستاوردهای نظریه تلفیق مفهومی در تبیین امور غیرواقع و خلق معنا

همان‌طور که دیدیم، یکی از دستاوردهای مهم تلفیق مفهومی آن است که چگونگی ساخت صحنه‌های غیرواقع در ذهن انسان را می‌توان توسط این نظریه تبیین کرد؛ و این را که چگونه معنای جدید از تلفیق‌های خلاف واقع به دست می‌آید، با استفاده از این نظریه توصیف کرد. فوکونیه و ترنر بر این باورند که صحنه‌های خلاف واقع به صورت ذهنی با هم جمع می‌شوند و این کار با کمک ظرفیت تلفیق مفهومی انجام می‌شود (Ibid, p.218)؛ به عبارت دیگر، آنها معتقدند انسان‌ها تظاهر می‌کنند، تقلید می‌کنند، دروغ می‌گویند، فریب می‌دهند و سناریوهای مختلفی را در ذهن خود تولید می‌کنند. به این دلیل است که نوع انسان به لحاظ ذهنی توانایی خارق‌العاده‌ای در ساخت امور غیرواقع دارد و این توانایی، به ظرفیت او در تلفیق مفهومی پیشرفته‌ای وابسته است. ترنر در کتاب ذهن ادبی (Literary Mind) می‌گوید:

ذهن حتی برای یک مفهوم آشنا، مانند مفهوم اسب، باید اطلاعاتی را از حوزه‌ها و حس‌گرهای دریافتی مختلفی و تجربه‌های ثبت شده در آنها به کار گیرد و با هم تلفیق کند تا از این طریق موجودی اهلی ولی خطرناک را که قادر است روی دو پا بایستد و شیهه بکشد در زبان به وجود آورد (Turner, 1996, 109).

تحقیقات ترنر روی توانایی انسان در تلفیق مفهومی، بر پایه این انتقاد او به نظریه‌های مصداقی و عینیت‌گرا قرار دارد که آنها معنا را به عنوان پدیده‌ای ثابت، پایدار و محدود در نظر می‌گیرند. وی در این باره می‌نویسد: «معنا چیزی ذهنی و محدود به مکان‌های مفهومی

نیست؛ بلکه فرآیندی پیچیده از فرافکنی، اتصال، تحدید، تلفیق و تلفیق چند فضای ذهنی است» (Ibid, p.57).

البته توجه شود که دانشمندان عصب‌شناسی نیز اخیراً برای توجیه کار ذهن تا حد زیادی به مفهوم فرافکنی و تلفیق روی آورده‌اند که این خود می‌تواند نشان‌دهنده پستوانه محکم ادعاهای ترنر و سایر زبان‌شناسان شناختی باشد. همچنین تحقیقات نشان داده است که کودکان بدون داشتن دانشی خاص از قالبی ویژه، نمی‌توانند تلفیق‌ها را تولید و تفسیر کنند و این خود نشان می‌دهد که تلفیق‌های مفهومی در حقیقت جنبه‌ای بنیادین از تجربه‌های انسان‌اند. فوکونیه و ترنر معتقدند توانایی تلفیق در همه اموری که حاصل فرآیندهای دریافتی انسان‌اند، مانند تجربه درد، حضور دارند. همچنین آنها ادعا می‌کنند که تجربه دریافت حرکت یک شیء، نتیجه آن است که نظام بینایی دو رویداد جدا از هم را به صورت دریافت یکپارچه‌ای از حرکت، با هم تلفیق کند (Fauconnier & Turner, 2002, p.219).

علاوه بر این، اندیشمندان در علوم مختلف، مانند مطالعات ادبی، نقد ادبی، روایت‌شناسی، ریاضیات، موسیقی، مذهب، روان‌شناسی شناختی، انسان‌شناسی، علوم کامپیوتر و علم ژنتیک از نظریه تلفیق مفهومی در تحقیقات و بررسی‌های خود استفاده کرده‌اند. تحقیقات در این علوم نشان داده‌اند که تلفیق، یکی از توانایی‌های شناختی بنیادین در انسان است و ما را قادر می‌سازد تا به صورت ناخودآگاه بین داستان‌ها، فضاهای ذهنی و حتی شبکه‌ای از فضاهای ذهنی مختلف، ارتباط برقرار کنیم (See: Freeman, 2000, 131).

همچنین نشان داده شده است که تلفیق به عنوان عملکرد شناختی، نقش فعالانه‌ای در ایجاد انسجام متن در سطح بازنمایی روایت‌ها بازی می‌کند و به‌کارگیری مدل چهار فضایی نظریه تلفیق مفهومی، ابزار تحلیلی مفیدی را در اختیار محقق قرار می‌دهد (See: Alonso, 2003, pp.13-24).

افزون بر این، محققان توانسته‌اند تا با کمک الگوی تلفیق مفهومی به این توصیف دست

یابد که چگونه خواننده از میان زنجیره به ظاهر گسسته از رویدادها به کلیتی منسجم و روان دست می‌یابد و در نهایت معنایی از رویداد، استخراج می‌کند (See: Dancygier, 2006, pp.99-127). همچنین با کمک نظریه تلفیق مفهومی، تحقیقات ارزنده‌ای در تحلیل متون مقدس، مانند قرآن، انجام شده است (ر.ک: قائمی‌نیا، ۱۳۹۰).

۶. بررسی نقدهای مطرح درباره نظریه تلفیق مفهومی

همانند هر ایده دیگری، از زمان طرح نظریه تلفیق مفهومی، این نظریه نیز از سوی اندیشمندان در حوزه‌های مختلف مورد نقد قرار گرفته است که در ادامه به پاره‌ای از آنها اشاره کرده و پاسخی را که طرفداران این نظریه به آنها داده‌اند، بررسی می‌کنیم.

یکی از نقدهایی که همواره متوجه نظریه تلفیق مفهومی بوده، این است که آیا این نظریه و مدل پیشنهادی آن به لحاظ تجربی نیز قابل آزمایش است. فوکونیه و ترنر (۱۹۹۸) و (۲۰۰۲) و نیز همکاران آنها (برای نمونه کولسون و ماتلاک، ۲۰۰۱) شواهدی تجربی نشان داده‌اند که با نظریه تلفیق مفهومی، در یک راستا قرار دارند و اعتبار و پایایی این نظریه را تأیید می‌کنند. با این حال، شواهدی که تا به امروز ارائه شده‌اند، نتوانسته‌اند پیچیدگی‌های نظریه تلفیق مفهومی را توجیه کنند یا بین تلفیق مفهومی و سایر نظریه‌های رقیب که توانایی توجیه این شواهد را دارند، تمایز ایجاد نمایند.

همچنین انتقادهایی درباره نمونه‌هایی وارد شده است که فوکونیه و ترنر در کتاب شیوه اندیشه ما (Think The Way We) برای نشان دادن کفایت توصیفی نظریه تلفیق مفهومی، ارائه داده‌اند. برخی بر این باورند که نمونه‌هایی همچون معمای راهب بودایی را می‌توان با فرآیندهای تلفیقی ساده‌تری نیز توضیح داد و برای حل این معما الزاماً نیازی به بسته‌های استعاری متداعی با فضاهاى ذهنی نیست. با اینکه فوکونیه و ترنر خود بیان می‌دارند که «نظریه‌ای که درباره توانایی‌های شناختی انسان است، نه تنها باید توجیهی برای غنا و تنوع ابداعات بشری ارائه دهد، بلکه باید بتواند نشان دهد که چگونه این نوآوری‌ها ایجاد می‌شوند» (Fauconnier & Turner, 2002, p.310)؛ ولی خود گام بسزایی در این جهت برنداشته و بخش ناچیزی از کار خود را به این مسئله مهم اختصاص داده‌اند.

از دیگر انتقادات وارد بر نظریه تلفیق مفهومی این است که برای توصیف مدل تلفیق از زبانی استعاری استفاده می‌شود و برخی از این استعاره‌ها مشکلاتی را نیز ایجاد می‌کنند. فوکونیه و ترنر مدل خود را به وضوح به یک شبکه یا مدلی پیوندگرا مرتبط می‌دانند؛ برای نمونه آنها بیان می‌دارند که در تفسیر عصبی مدل تلفیق مفهومی، باید گفت که فضاهای ذهنی فهرستی از مجموعه‌های عصبی فعال‌شده‌اند و خطوط بین عناصر به فعال‌سازی همزمان این پیوندهای خاص اشاره دارند (Ibid, 2002, p.40). البته آنها توضیح نمی‌دهند که چگونه عناصر این مدل می‌توانند در ارتباط میان مجموعه‌های عصبی تحقق یابند و بخش عمده بحث آنها با مدل شبکه‌ای همخوانی ندارند.

در همین‌جا اگر مفهوم فضای ذهنی را در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که چستی این فضا دقیقاً مشخص نیست و اینکه تا چه اندازه این فضا به لحاظ شناختی قابل قبول است، معلوم نیست. مشکل ارائه تعریف دقیق از فضای ذهنی، زمانی حادتر می‌شود که بحث قالب‌ها نیز به موضوع اضافه می‌شود و سؤالی که پیش می‌آید آن است که چه تفاوتی میان فضای ذهنی و قالب وجود دارد و چرا نمی‌توان فضای ذهنی را همان قالب نامید یا بالعکس.

به هر حال اینکه فوکونیه و ترنر از بسته‌های مفهومی (Conceptual Pack) و مجموعه‌های ذهنی استفاده می‌کنند و نمودارهای دایره‌ای را برای نشان دادن فضاهای ذهنی و اینکه «محتوای» دو «فضای درونداد» به فضای سومی با نام «فضای تلفیق» فرافکنده می‌شود، به کار می‌گیرند، خود به دلیل استفاده از نوعی استعاره حجمی (Containment Metaphor) است (Reddy, 1993, pp.164-201) که در آن معناها به عنوان اشیائی مفهوم‌سازی شده‌اند که می‌توانند در قالب کلمات و عبارات‌ها قرار گیرند و معناها را به خواننده یا شنونده منتقل کنند.

از طرف دیگر، با اینکه فوکونیه و ترنر ادعا می‌کنند تلفیق مفهومی با مدل شبکه‌ای پردازش زبان، در ارتباط است؛ ولی تلاش آنها برای ایجاد ارتباط میان مدل خود با فرآیندهای عصبی با استفاده از استعاره‌هایی مانند فضا، بسته و تلفیق، در مقابل فهم

شبکه‌ای یا پیوندگرایانه از زبان قرار می‌گیرد. خلق یک فضای تلفیق کاملاً جدید که «دربدارنده» مفاهیم مرتبطی از سایر فضاهای درونداد باشند و نگاشت آنها به فضای تلفیق، همگی برگرفته از استعاره «فضا» هستند و قرارداد «فضای عام» به عنوان اصل اتصال دروندادها نیز در همین راستا قرار می‌گیرد. استفاده از دایره‌ها و مربع در این مدل (شکل ۱)، ایده «مرزها»ی جداکننده عناصر مفهومی را تقویت می‌کند و نیاز به انعکاس عناصر در یک فضای جدا، به جای اتصال عناصر موجود در یک الگوی ترکیبی جدید، نیز می‌تواند نشان دهنده عدم سازگاری این مدل با مدل‌های شبکه‌ای باشد.

همچنین ابهاماتی در بررسی روش‌شناسی این نظریه به چشم می‌خورد؛ برای نمونه زمانی که گفته می‌شود، می‌توان ساختار فضای تلفیق را با کمک فرآیند واپس‌فکنی تجزیه کرد، به نظر می‌رسد که جز شم زبانی، هیچ قاعده‌ای برای این تجزیه و تحلیل وجود ندارد. نمونه آشکار این مشکل را می‌توان در ارائه فضای عام نیز دید که عناصر این فضا در نمونه‌های مشابه در ذهن افراد مختلف می‌تواند متفاوت باشد. البته این مشکلات در مثال‌های ساده‌ای مانند ویروس کامپیوتر چندان مناقشه برانگیز نخواهد بود؛ ولی در مورد مثال‌های پیچیده، این ابهامات ایجاد اشکال خواهند کرد.

همچنین مشخص نیست چگونه می‌توان تلفیق را از نمونه‌های غیر تلفیقی مشخص کرد یا چگونه می‌توان تلفیق ساده را از تلفیق غیر ساده تشخیص داد. همچنین به نظر می‌رسد هر آنچه معنای نمادین دارد، نوعی تلفیق نیز محسوب می‌شود - مانند، زبان اشاره و پول - و این امر موجب بیان ادعاهای افراطی خواهد شد. این استدلال مانند این است که بگوییم «همه زبان‌ها استعاری‌اند».

همه این مشکلات به نوعی می‌توانند به ابطال این نظریه منجر شوند؛ اما از آنجایی که چارچوب نظری تلفیق مفهومی، پیش‌بینی تلفیق‌های پیچیده را نکرده است و در آن ایجاد تمایز بین تلفیق و موارد غیر تلفیقی در مواردی امکان‌پذیر نیست؛ این نظریه ابطال‌پذیر نخواهد بود و در مفهوم علوم مدرن و معنای پویای نظریه، نمی‌توان آن را یک نظریه دانست. تنها می‌توان با اتخاذ دیدگاهی لاکاتوشی چارچوب تلفیق مفهومی را برنامه‌ای

تحقیقاتی در نظر گرفت. البته در این صورت فرضیه‌های کمکی آن باید به طور رسمی‌تری تعریف شوند و این فرضیه‌های کمکی، خود باید قابلیت ابطال‌پذیری داشته باشند.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه در این مقاله آمد، روشن است که علی‌رغم کاستی‌ها و انتقاداتی که بر نظریه آمیختگی مفهومی وارد است، این نظریه همچنان در تبیین و توصیف نمونه‌هایی موفق بوده است که سایر نظریه‌های معنایی تاکنون از تحلیل آنها عاجز بوده‌اند و با جرح و تعدیل برخی از مفاهیم و انگاره‌های موجود در این نظریه، می‌توان کفایت توصیفی و تبیینی این نظریه را افزایش داد.

منابع و مأخذ

۱. قائمی‌نیا، علیرضا؛ معناشناسی شناختی قرآن؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
2. Alonso, P; "Conceptual Integration as a Source of Discourse Coherence"; A Theoretical Approach with some Examples from William Boyd's 'My Girl in Skin-Tight Jeans', Atlantis: 25.2: 13-24, 2003.
3. Chomsky, N; **Syntactic Structures**; The Hague: Mouton: 1957.
4. _____; **Language and Mind**; New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1968.
5. Coulson, S; **Semantic Leaps**; Cambridge: Cambridge University Press, 2001.
6. Coulson, S and Matlock, T; "Metaphor and the space structuring model"; Metaphor and Symbol, 16(3&4), 295-316, 2001.
7. Coulson, S and Todd Oakley; eds "Special issue on conceptual blending"; Cognitive Linguistics, 11,3/4,175-360, 2000.
8. Dancygier, B; "Blending and Narrative Viewpoint"; Jonathan Raban's Travels through Mental Spaces, Language and Literature, 14(2): 99-127, 2006.
9. Fauconnier, G; **Mental spaces**; Cambridge: Cambridge University Press, [1985] 1994.
10. _____; **Mappings in Thought and language**; Cambridge: Cambridge University Press, 1997.
11. Fauconnier, G and Eve Sweetser; **Spaces, Worlds and Grammar**; Chicago: University of Chicago Press, 1996.

12. Fauconnier, G and Mark Turner; "Conceptual integration networks"; *Cognitive Science*, 22,2,33-187, 1998.
13. _____; "Metonymy and conceptual integration"; in K. Panther and G. Radden (eds); *Metonymy in Language and Thought*, Amsterdam: John Benjamins, pp. 77-90, 1999.
14. _____; **The Way We Think: Conceptual Blending and the Mind's Hidden Complexities**; New York: Basic Books, 2002.
15. Freeman, D; "Historical Documents Relating to Mason & Dixon"; Pynchon and Mason & Dixon, Ed. Brooke Horvath and Irving Malin, Newark: Univ of Delaware Press, 2000.
16. Grady, J; "Metonymy and conceptual integration"; in K. Panther and G. Radden (eds), *Metonymy in Language and Thought*, Amsterdam: John Benjamins, pp.77-90, 1999.
17. Montague, R; "Universal grammar"; *Theoria*, N.36, 373-98, 1970.
18. _____; "The proper treatment of quantification in ordinary English"; in K. Hintikka, E. Moravcsik and P. Suppes(eds), *Approaches to Natural Language*, Dordrecht: Reidel, pp.221-242, 1973.
19. Nünning, A; "Reconceptualizing Unreliable Narration"; In J. Phelan and P. J. Rabinowitz (eds), *A Companion to Narrative Theory*, Oxford: Blackwell: pp.89-107, 2005.
20. Reddy, M. J; "The conduit metaphor: A case of frame conflict in our language about language"; In Ortony, A. (ed), *Metaphor and Thought*, 2nd Ed, pp.164-201. Cambridge, England: Cambridge University Press, 1993.
21. Tanen,D; **The Argument Culture**; Random House, 1998.
22. Turner, M; **The Literary Mind**; Oxford: Oxford University Press, 1996.